

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در فروع و تنبیهاات به قول مرحوم شیخ درباره ارض خراجی و مالیاتی که می شود از خلفای جور و از دستگاه جور خریداری کرد.

یک بحثی که آخر سید این که اگر اجحاف می کند در گرفتن خراج، عرض کردیم به این عنوان، به این عنوان اجحاف و حالا مقدار اجحاف نداریم.

یک نکته ای که به نظر ما مهم بود این روایت حماد بن عیسی، که به اصطلاح مرسله است فعلاً به حسب ظاهر به دست ما رسیده است، من آن روز عرض کردم که احتمال دادیم که شاید ابو یوسف یک مقداری از ایشان گرفته است. چون عرض کردیم قدیم ترین کتابی که در این مسائل هست، خراج و اراضی و اینها، مال ابو یوسف است. لکن آن مقدار که من نگاه کردم به ابو یوسف حالا مگر جایی دیگر داشته باشد، تقریباً شاید معظم کتاب را نگاه کردم، ندیدم با این روایات مرسله مطابق باشد.

یک خراج دیگر هست مال یحیی بن آدم که بعد از ابو یوسف بوده، بخش غنائمش را در این کتاب نگاه کردم، خب مرد چیزی هم هست، معروف است و جلیل القدر و خیلی شاید یک مناسبتی پیش بیاید یک مقدار هم در همین تنبیه هشتم، متعرض کلمات این دوسه نفر از قدمای اهل سنت، چون من عرض کردم در این جهت بر می گردیم به آن مصادر اولیه اولیه، تا ببینیم وضع چه جوری بوده است.

و در اینجا در غنائم یک و قال بعض الفقهاء دارد، تعبیرش این است. اجمالاً با این عبارت تشابهاتی دارد. عین این عبارت موسی بن جعفر نیست اما تشابهاتی دارد. مثلاً یک مثلاً یک جوری مثلاً در اینجا دارد که به اعراف غنیمت داده نمی شود، از غنیمت سهمی، آنجا هم دارد اما تعلیلاتشان کمی با هم فرق می کند.

به هر حال احتمال می دهیم شاید به هر حال نامه ای بوده، رساله ای بوده، که حضرت سلام الله علیه نوشتند. به هر حال این رساله نسبتاً مفصلی است در تقسیم غنائم و غیر غنائم و بعضی از اقسام ارضین و انفال و اینها، احتمال می دهیم حماد مثلاً در کتابش نوشته باشد. لکن آنچه که برای ما خیلی هنوز به لحاظ خود شیعه و مصادر ما مشکل دارد، مرحوم کلینی از کتاب از طریق ابراهیم بن هاشم نقل می کند. خب این خیلی طریق واضحی است.

اصلا ابراهیم بن هاشم که از کوفه آمد به قم که سابقا کرارا توضیح دادیم، عده‌ای از کتب را با خودش آورد، من جمله کتب حماد را. یا کتبی که حماد نقل کرده من جمله کتاب حریر را. اصلا این کتب در قم توسط ابراهیم بن هاشم معروف شد. کتاب سکونی اینها کتبی است که توسط ابراهیم بن هاشم در قم معروف شد. و حتی توضیح دادیم گاهی اوقات یک کتاب در قم مشهور شد، و بعد همین نسخه قمی‌ها حتی به بغداد رفت و در بغداد هم همین نسخه قمی‌ها مشهور شد.

البته ما حماد از غیر ابراهیم بن هاشم هم داریم طریق بغدادی هم داریم. به هر حال این که من چون بعید است دیگر وارد روایت ابراهیم بن هاشم حماد بشویم، یکی دو نکته فقط بگویم که رویش فکر بشود. مشکلی این است که اگر واقعا ابراهیم بن هاشم این را آورده که ظاهرش این طور است، اولاً طریق خیلی صاف است مشکل ندارد و ثابت می‌شود که این متن لا اقل حماد بوده در کتاب حماد بوده، حالا ایشان گفتیم کتاب یحیی بن آدم تعبیر کرده به بعضی الفقهاء. این در آن کتاب بوده، لکن مشکل این است که ابن فضال پسر چند دفعه عرض کردیم علی به اصطلاح، این مرد فوق العاده‌ای است یعنی خیلی فوق العاده است مخصوصا در همین بخش‌های علمی مرد کم نظیر یا بی نظیری است. معاصر ایشان عیاشی و شاگرد ایشان، عیاشی که از ایشان حدیث نقل می‌کند و نسبتا هم معتابه از او نقل می‌کند. شاگرد ایشان هم بوده و پیش ایشان بوده، می‌گوید اصلا در به اصطلاح ما در میان شیعه چه در کوفه چه در مثلا خراسان چه قم چه ناحیه خراسان، کسی مثل این شخص ندیدم. و کتابی از کتب ائمه موجود نیست مگر اینکه نقل نشده پیش ایشان موجود است. خیلی عبارات عجیبی دارد خیلی عباراتش راجع به ابن فضال پسر خیلی فوق العاده است.

آن وقت ایشان با این طریق عجیب و غریب نقل کرده، خیلی این برای ما شبهه ما همین است. شبهه زیادی نداریم این خیلی عجیب است که کتاب را مثلا ابراهیم بن هاشم به این صافی نقل کرده، ایشان یکی دو نفر مشکوک دارد، آخرش هم حسن بن راشد است. اگر این بغدادی معروف باشد، خوب است. حسن بن راشد بغدادی معروف به ابو علی بغدادی، لکن یک حسن بن راشد هم داریم که همین حدود است، یعنی حدود سالهای ۱۶۰ و ۷۰ و ۸۰ مثلا تا دویست، و نوه‌ای هم دارد به نام قاسم بن یحیی.

این حسن بن راشد و نوه‌اش در دستگاه بنی عباس بودند. اینها در دستگاه بودند. در مشهور عبارات توثیق نشدند البته ابن غضائری تضعیف کرده، لکن چون کتاب خیلی وضع روشنی ندارد خیلی فعلا روی آن حساب نمی‌کنیم.

اما توثیق دیگر هم ندارد. آقای خویی به خاطر کامل الزیارات ایشان را توثیق کردند. هم جد و هم نوه را. اگر این حسن بن راشد همین باشد و اینکه بغداد بوده و این در دستگاه حکومتی بوده، روایت هم ناظر به یک امر حکومتی است، شاید مثلا ایشان ادعا کرده که بعضی

از اصحاب ما این نامه این نوشتار را از موسی بن جعفر (ع) راجع به این امور حکومتی نقل کردند. ظاهر خیلی غرضم خیلی مجبور می شوم جایی که مطلب نیست به ربط و یابس بیافتم حالا خلاصه اش این است که متحریم چطور در نسخه ابن فضال پسر به این وضع آمده، به این صورت آمده است. انصافا مشکل دارد حقا مشکل دارد.

به هر حال اینجا اسم حسن بن راشد هست که احتمال می دهم همین بوده است. و شاید هم شاید هم نامه ای بوده حالا ایشان چون در دستگاه بنی عباس بوده، نامه ای بوده مطلبی بوده که مثلا فرض کنید خلیفه عباسی یا مهدی یا هادی یا خود منصور، از حضرت موسی بن جعفر (ع) خواستند لکن اعلام نشده است. بنا بوده که مثلا اعلام نشود که این مطلب را امام نوشته، امام شیعه مثلا. یا به قول آن زمانی ها امام روافض. امام روافض این مطلب را نوشته.

لذا من فکر می کنم خود من فکر می کنم شاید یک چیزی شبیه این بوده و حضرت موسی بن جعفر (ع) این مطلب را نوشتند. می گویم بعضی از عباراتش را تقریبا مشابهش را در کتاب یحیی دیدم و دیدم نوشته و قال بعض الفقهاء، با اینکه خود یحیی از عده ای از فقهای اهل سنت و حتی زیدی ها و مخصوصا این حسن بن صالح، از این حسن بن صالح زیاد نقل می کند.

عرض کردیم حسن بن صالح از بزرگان ائمه زیدیه است. اصلش هم از یمن است از همین عشیره حمدان، و به اصطلاح از معتقدین به امام صادق (ع) و نقل می کند حدیث از این بزرگوار. و چون زیدی بوده غالبا قائل به قیام مسلحانه بوده است. ایشان مخفی بود دیگر، در مخفیانه در سال ۱۶۴ یا ۱۶۶ در زندگی اختفائی و در گوشه مخفی بود از شر حکومت بنی عباس و فوتش در آن زمان است.

علی ای حال همین آقا از این حسن بن صالح زیاد نقل می کند، همین یحیی. حالا انشاء الله شاید در محلس، خیلی هم، بد هم نیست حرف های حسن بن صالح، توش حرف های مخالف مشهور هم دارد.

به هر حال از حسن بن صالح به عنوان یک فقیه خیلی جالب توجه، و قابل عنایت نام برده می شود. الان هم این اصطلاح است چند دفعه عرض کردم در یمن در همین زمان ما، کسانی که از زیدی ها به دستگاه خلافت خوشبین هستند، یعنی مثلا به ابو بکر و عمر خوشبین هستند، به اینها می گویند صالحی، همین الان. صالحی نسبت به حسن بن صالح است. اینها را اصطلاحا می گویند صالحی. این همانی است که در اصطلاحات ما شده بتریه یا بتریه. بتریه یا بتریه کسانی هستند که علی بن ابیطالب (ع) را افضل می دانند، لکن بیعت ابو بکر و عمر را هم درست می دانند. جمع بین دو قول کردند. اصطلاحا در روایات ما تعبیر به بتریه شده که اسم این حسن بن صالح هم برده شده است. حسن بن صالح سعودی.

.....
علی ای حال کیف ما کان این آقا هم خیلی عجیب است این یحیی خیلی از این حسن بن صالح نقل می کند. این متون اولیه انصافا خیلی ارزش علمی دارند، آدم رویشان کار بکند، خیلی بعضی جاها آن دقت فقاهتشان آدم حس می کند. حالا اگر فرصتی شد یک مقدار از عبارات این چند نفر را بخوانیم که مثلا در قرن دوم این کار شده است. خیلی قدیم است دیگر حقا یقال نسبت به زمان خودش خیلی عالی است.

این راجع به این مطلب اجمالا. که چون در روایت مرسل است. آنوقت در اینجا من جمله و الارض التي اخذت عنوةً بخيل او ركاب فهي موقوفة متروكة فی یدی من یعمرها، این هست انشاء الله حالا عرض می کنیم راجع به ارض خراج و ارض عراق و چرا خراجی شد و اینها عرض می کنیم.

بعد مرحوم شیخ از ذیلش می خواستند مطلبی را استفاده بکنند که عرض کردیم روشن نیست. بله

و حکمی عن بعض انه يشترط ان لا يزيد علی ما کان يأخذه المتولی له الامام العادل الا برضا، این هم گفته شده که شرطش این است آن حاکم جور آن مقداری بگیرد که حاکم عدل می گرفته است.

بعد ایشان می فرماید: والتحقیق ان مستعمر الارض بزرع و القرس ان کان مختارا فی استعمالها، با خیال راحت، فمقاطعة الخراج و المقاسمه باختیاره و اختیار الجائر، این مقاعطه تا، فاذا تراض علی شیء فهو الحق قليلا کان او كثيرا؛ اگر نه راحت است، می گوید من می روم این زمین را به عنوان خراجی می گیرم، کشت می کنم، به طور متعارف باید هکتاری صد هزار تومان بدهد، من سیصد هزار تومان می دهم، زیادی می دهم. با رضایت خاطر خودش، ایشان می گوید اشکال ندارد.

و ان کان لابد له من استعمال ارض، اما اگر نه ناگزیر است، چاره ای ندارد، یعنی می گوید اگر این زمین را نگیرم چه کار کنم، راه دیگری ندارم. می دانم این خراج زمین صد هزار تومان است، من سیصد تومان، این مجبور کرده ما را سیصد بدهم، راه دیگری غیر از این ندارم. مثلا و ان کان لابد من استعمال ارض لانها كانت مزرعة له مدة سنين و يتضرر بالالتحالی ان تلك القرية الى غيرها، ضرر می بیند اگر بخواهد...

خب در اینجا می گوید من چاره ای ندارم، حالا گفت سیصد، الان هم هستند بعضی خانه ها به ما می گویند وقتی که سر سال می آید اجاره را می برد بالا، می گوید نمی خواهی خالی بکن. این مجبور هم هست راهی هم ندارد، چاره ای هم نیست، مجبور است آن مبلغ زیاد را بدهد.

فالمئات ما ذکر فی المرسله من عدم کون المضروب علیهم مضر؛ مضر نباید باشد. حالا تعجب است از ایشان قدس الله سره؛ به مجرد اینکه چون این بحث را ما مطرح کردیم در باب لا ضرر و لا ضرار، الان هم شنیدم همین قانون اجرا می شود. مثلاً اگر کسی ساختمانی الان بسازد که عادتاً مضر به همسایه است، اما همسایه چیزی نمی گوید، دولت هم چیزی نمی گوید. می گوید همسایه تحمل کرده چیزی نمی گوید. و اما اگر همسایه شکایت کرد آن وقت مثلاً آن مقدار ضرر را بر می گرداند.

ما عرض کردیم چون این مسئله خیلی تأثیر دارد چند دفعه عرض کردم برای تأثیرش. عرض کردیم ما باشیم و کلمه لا ضرر و لا ضرار ظاهرش این است لا ضرر مخصوصاً چون اسم مصدر از باب تفعّل است بنا بر مشهور. تضرر، يتضرر، تضرراً که مصدرش است، ضرراً به اصطلاح اسم مصدر است. این چون اسم مصدر باب تفعّل است، لا ضرر احتمالاً ناظر به این باشد که حتی همسایه اگر قبول کرد قبول ضرر بکند، حاکم باید جلوییش را بگیرد. یعنی لا ضرار یعنی اگر همسایه ای به انسان ضرر زد عملاً، و انسان شکایت کرد. اما ضرر و لذا در آن روایت دارد انک رجل مضار، یعنی شما الحاق ضرر کردید و همسایه هم به ناله، این صاحب زمین هم به ناله در آمد، این را اصطلاحاً ضرار بگوییم اما این مطلب که حالا من به اختیار خودم، اینجا اجاره اش ماهی صد هزار تومان است، به اختیار خودم سیصد هزار تومان با حاکم ظالم، دلم می خواهد، معلوم نیست حالا مگر ببخشد و الا معلوم نیست که یعنی خود این معامله یک معامله غیر صحیح است که جنس صد هزار تومانی را بدهد به سیصد هزار تومان. بنایش بر صحت است مشکل ندارد ممکن است صحت باشد، یک نوع بخشش باشد مثلاً هدیه باشد. و الا اگر واقعا یک چیزی مثلاً فرض کنید همین طور عرض کردیم مثلاً این خانه ای که الان چون دور و بر ما می شروع کردند ساختمان، واقعا یک مصیبتی می شود تا اینها بسازند. چون دیوارها به دیوار خانه چسبیده که آن هم به اتاق است. یک مدتی این خراب کردنها واقعا بیچاره می کند اصلاً افراد را.

خب الان عرض کردم در خیلی از کشورها حالا خیلی را نمی دانم، در عده ای از کشورها، اصلاً دیوار ساختمان نباید با دیوار حیاط یکی باشد. به اصطلاح ویلایی این است. یعنی آن ساختمان باید کاملاً وسط زمین قرار بگیرد. دیوارش به دیوار، دیوار اتاق به دیوار حیاط به دیوار همسایه مرتبط نباشد. خب عرض کردم عده ای از کشورها هم این طور هستند. این اصل اولی است، اما اگر یک همسایه ای قبول کرد گفت اشکال ندارد این آقا بیاید جلو تا برسد به دیوار ما، اگر قبول کرد می گویند اشکال ندارد.

اما در بعضی ها شنیدم نه حتی اگر قبول هم بکند قبول نمی شود. چون نظام را این طور، شهر را این طور می بینند، کار به فرد ندارند. اینجا این نیست که امروز شما اینجا هستید تا آخر حالا فردا رفتی، یک نفر دیگر می آید این منشأ ضرر است. شما می گوید من اشکال ندارد

من ضرر نمی‌کنم، این دیوار خانه‌اش را بردارد به دیوار خانه من بچسباند، به دیوار خانه من بچسباند، ممکن است این را بگوید، اما این کار چون فردا که عوض می‌شود دیگر، این طور نیست که به قول آن یک شعری هست که این خانه که چنین باشد، گاه از من و گاه از تو، بر جای نمی‌ماند خواه از من و خواه از تو. غرض به هر حال این طور نیست که این حتماً بماند به حال خودش. گاهی دست این است گاهی دست آن است.

لذا ما احتمال دادیم بعید نیست لا ضرر و لا ضرار چون ما زدیمش نه به حکم سلطانی به آن معنایی که دیروز نقل کردیم. شبیه حکم سلطانی چون نظر خود بنده این بود که نه حکومت است، نه نهی است، نه آن حکم سلطانی است و الی آخره.. اقسام مبانی که در لا ضرر گفته شد.

ما به ذهنمان رسید که لا ضرر این باشد. یکی از وسایلی که حاکم در جامعه باید در نظر داشته باشد، اگر اجرای احکام مخصوصاً جایی که مصالح دو نفر، سه نفر هست، موجب ضرر به احدهما می‌شود حاکم آن را بردارد. مراد این است. مراد مثلاً اوفوا بالعقود با ضرری برداشته شد، حکومت که مرحوم شیخ و دیگران فرمودند نیست. نه حالا اثباتاً و نه نفیاً. و مراد نهی هم نیست الی آخر معانی که ذکر شده، کل آن معانی که ذکر شده به ذهن ما با شواهدی که اقامه کردیم و با تطبیق لا، ما مفصل ریشه‌های تطبیق لا ضرر را در مدینه زمان عمر عرض کردیم. در روایات ما دارد زمان پیغمبر (ص) قصه سمره، اما در مصادر اهل سنت زمان عمر دارند. در موطع مالک چون دیگر توضیحاتش را زیاد گفتیم دیگر حال تکرارش را هم نداریم. امروز هم کلاً خیلی حال خوبی نداریم.

به هر حال به ذهن ما این طور است که یکی از وظایف حاکم این است که اگر می‌خواهد اجرای حکم بشود، مثلاً بگوید این زمین من است، هر چه می‌خواهم ساختمان بسازم، ده طبقه، نه، اگر این منشأ ضرر به همسایه است، منشأ ضرر به دیگران است، باید جلوش گرفته بشود. لا ضرر و لا ضرار، این مراد این است اصلاً، و لذا هم در آن قصه سمره هم همین طور بوده است. از اجرای حکم، می‌گوید این درخت خودم است، چون من توضیحش را عرض کردم، در روایت ما این توضیح نیامده، این ما این با آن مجموعه سنن رسول الله (ص) توضیحاتش را عرض کردیم.

یک مشکلاتی در این لا ضرر هست که اصحاب ما متأسفانه الان گیر کردند. یکی هم خودش تبیع است، حالا نمی‌خواستم وارد بحث بشوم. خب این الان بحث کردند که پیغمبر (ص) فرمود برو درختش را بکن پرت کن، فرمی بها، برو پرتش کن، خب اشکال کردند که این

خودش ضرر به آن بیچاره است خب. بالاخره درختش را بکند، این درخت دیگر چوب می شود، از حالت درخت خرما خارج می شود، هیزم می شود، تبدیل به هیزم می شود. لذا اصحاب هم بحث کردند این چه جوری، خود مورد روایت را چطور حسب قاعده تطبیق بکنند؟ ما هم عرض کردیم در دوره اول که انصاف قصه این است که بر فرض هم این روایت درست باشد که ظاهرش معتبر است، این حکم خاص رسول الله (ص) است. قاضی معلوم نیست بتواند این کار را بکند. این حکم مخصوص رسول الله (ص) است برو بکن پرتش کن، درخت تبدیل به هیزم بشود. چون لا ضرر و لا ضرر یک حالتی دارد برای کل جامعه اسلامی است. درست است این آمده ضرر، نکته را خوب دقت بکنید.

اولا یکی از سنن پیغمبر (ص) چون گاهی می شده که کسی مثلاً یک نخلستانی داشته می فروخته، در این نخلستان دوتا نخل خیلی مهم داشته مثلاً نوعش و خرمایش و خصوصیاتش و کثرت بارش را می گوید آقا این دوتا را نمی فروشم. این بوده در میان عرب بوده، الانش هم هست. این دوتا را استثناء. آن وقت در روایت آمده که پیغمبر (ص) سنت بر این قرار دادند. خوب دقت بکنید.

چون این سنن در روایات ما آمده، کمی مبهم است، من توضیحاتش را در لا ضرر عرض کردم. سنتش این است:

یک: آن نخل به مقدار سایه درخت در اختیار این شخص قرار بگیرد، مالک آن نخل. یعنی درست است زمین کلاً ملک این کسی است که خریده، خوب دقت بکنید، این آمده این نخلستان را خریده، مالک زمین است، مالک باغ است، لکن حقی این طرف دارد، این که درخت خودش را استثناء کرده، مالک درخت، حقش این است. مقداری که نخل سایه می اندازد، این طرف حق دارد از آن استفاده کند.

س: حریم یعنی؟

ج: حریم، احسنت.

یک حریمی را حریم را برای درخت چون این متعارف بوده، به مقدار سایه.

س: یک راه هم باید به او بدهند

ج: آهان. دوم: راه هم باید به او بدهد.

این مورد دوم بود. این هم از سنن پیغمبر (ص) است.

لذا در این مسئله البته در روایات ما نیامده، این حریم در یک روایت دیگر آمده، در این قصه سمره نیامده، قصه راه هم ما نداریم. به نظرم اگر داشته باشیم در کتب اهل سنت هست... به نظرم می آید راه ندارم. یک راهی هم به این طرف داده بشود.

پس معنایش این است که یک نوع حریم است با یک نوع راه. و این سمره از آن راه می آمده لکن منشأ ضرر شده برای آن. اما راجع به درخت هم عرض کردم این در دوره بعدی عرض کردیم. انصافش با مراجعه ای که ما به روایات کردیم چون می دانید که ما حجیت تعبیدی خبر را به اصطلاح قبول نکردیم، با مراجعه ای که ما داشتیم، چون این قصه سمره بدون ذیل لا ضرر در کتب اهل سنت آمده است.

یک قصه انصاری با ذیل لا ضرر هم آمده است. اسم سمره توش نیست. اما بدون ذکر لا ضرر آمده است. چند تا ما اول خیال می کردیم یکی آمده، چند تا ما بعد متن پیدا کردیم. در خود کتب اهل سنت از کتب مختلف حالا نمی خواهم وارد بحثش بشوم.

در یکی از متونش دارد که این تقریباً به اصطلاح زمان ما این درختی را که سمره برای خودش گذاشته بود، اولاً از مجموعش معلوم می شود این باغ را به آن انصاری فروخته سمره، یک درخت را استثناء کرده، این قصه درخت این طوری بوده است. گفته این یکی مال من، این یکی را نمی فروشم. روشن شد؟ در یک متنش دارد که جوان بوده آن درخت، ما احتمال دادیم نهال بوده اصلاً.

س: می شده جابجایش کرد

ج: هان، می شده جابجا بشود.

در یک متن دیگر هم دارد که حضرت فرمودند برو بکن به او بده، قفل اغرسها، هر جامی خواهی برو بنشان. چون در روایت ما دارد که برو بکن بزن به صورتش، بزن به فرمی بها، این در متن ما روایت معتبری است، نمی خواهم بگویم نه، لکن چون خود ما قائل به حجیت تعبیدی خبر خود بنده نیستم، از این جهت نمی توانیم بگویم دقیقاً این حکمی که پیغمبر (ص) فرمودند همین است که الان در روایات ما آمده است.

با متون تاریخی آن روایت در اسانید اهل سنت هم غالباً ضعیف است، یا ارسال دارد، یا ضعف دارد، لکن وقتی که متون را کنار هم گذاشتیم، روشن شد؟ مجموعه متون این طور معلوم شد که این باغ مال سمره بوده، فروخته به آن انصاری، یک درخت خوبی بوده، نهال بوده، هنوز درخت رسمی نبوده، این را استثناء کرده، آن وقت به عنوان اینکه بیاید آبیاری بکند وارد باغ این می شد، مراعات نمی کرده، هر چه هم پیغمبر (ص) به او گفتند گوش نکرد. در این متن دارد پیغمبر (ص) فرمودند برو بکن و قل له همچین مضمونی، اغرسها یا فلیغرسها

.....
حیث شاء، هر جامی خواهد برود بکارد. این متن فغرسها حیث شاء به نظرم در احکام سلطانیه آمده است. احکام سلطانیه را نگاه کنید، اغرسها یغرسها حیث شاء، در آنجا این متن آمده است.

چون دیدم عده‌ای در یکی از مشکلات الان لا ضرر بین اصحاب متأخر ما همین شده که این چرا تطبیق ندارد موردش این ضرر، ما اینها را توضیحاتش را عرض کردیم که لا ضرر در حقیقت مفادش این است. اگر از اجرای احکام جایی مخصوصا در مصالح اجتماعی دو نفر با هم باشند، برای یکی ضرر ایجاد نکند، حاکم اسلامی آنجا یک کاری بکند که ضرر برداشته بشود. ضرر را باید بردارد.

ولذا هم لسانش لسان اثبات می‌دانیم نه لسان نفی. دیگر حالا توضیح این مبنا و مقدماتش در جای خودش. چون در خلال جلسه قبلی معانی لا ضرر را عرض کردیم و مبانی اصحاب را در لا ضرر، این هم یک معنای دیگر.

و عرض کردیم آن که قدر واضح و واضح در میان مصادر اهل سنت، از زمان عمر شده دو نفر زمینی داشتند بینشان دعوا شده سر کشیدن آب، که عمر در آنجا، البته در موطع مالک ندارد که عمر گفت قال رسول الله (ص) ضرر، آن به عنوان اجرای حکم توسط خود عمر است. اصلا خود عمر گفته باید این کار بشود.

و ما هم که الان روایت سمره را با لا ضرر داریم، این همین نکته‌ای است که من عرض کردم.

س: ضرر نوعی می‌شود ملاکش دیگر نه؟

ج: ضرر فردی هم می‌شود، نوعی، چرا فردی هم می‌شود

س: حاکم

ج: حاکم باید بیاید آنجا نگاه بکند، بگوید این آقا خانه‌اش را کرده ده طبقه، آن وقت حاکم باید مثلا بگوید شما پنجره‌هایی که می‌زنید، بعد هم باید نگاه بکند، دقت بکنید، ممکن است که حتی این همسایه شکایت نکند، الان اصطلاحشان این است که اگر همسایه شکایت نکرد، قبول. به نظر ما این هم مشکل است.

یعنی به عبارت اخیری یک دفعه عنوان ضرر است، یک دفعه عنوان اضرار است، مضار است، هر دو منفی است.

این حالا این هم از آراء خصوصی بنده.

یعنی اگر مثلاً طبق ضوابط شهرسازی تشخیص دادند که این ده طبقه غیر از مسئله محرم و نامحرم و اشراف و اینها اصلاً به این خانه ضرر می‌رساند به خاطر هوا و فضا و محیط زیست و آن مثلاً سایه انداختنش به لحاظ مثلاً یک محیطی است که مثلاً برای فساد هوا ایجاد می‌کند، هوا را خراب می‌کند، ولو طرف هم اعتراض نکند به شهرداری، خوب دقت بکنید.

س: ضرر نخورد به او

ج: هان، ولو، نه ضرر برایش هست، اما اعتراض نمی‌کند. ضرر را تحمل می‌کند. خوب دقت بکنید.

س: اگر ضرر نبود چه؟

ج: اگر ضرر نبود نه دیگر آن بحث نیست دیگر

س: نه آن قاعده کلی ملاک

ج: نه دیگر جایش نیست که، اصلاً ضرر نیست که، نه ضرر است نه مضار است.

خوب دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟ این چیزی که الان متعارف است می‌گویند اگر همسایه شکایت نکرد اشکال ندارد. نه این درست نیست. یعنی اضافه بر شکایت همسایه و این که حالت مضار است، و الحاق ضرر مهم است، خود عمل هم فی نفسه باید حساب بشود.

طبق نظر کارشناسی که داده می‌شود اگر در اینجا خانه از چهار طبقه بیشتر باشد، الان در کشورهای بزرگ معروف یکی از رفقا در شیکاگو بود، می‌گفت فقط در وسط شهر آپارتمان اجازه می‌دهند آن هم ادارات و اینها، اطراف شهر که منطقه مسکونی دو طبقه، فقط دو طبقه، بیشتر از دو طبقه اجازه داده نمی‌شود، به هیچ نحوی اجازه داده نمی‌شود. مضافاً بر اینکه ویلایی هم هستند. اصلاً اجازه بیشتر داده نمی‌شود چون محیط باید این طور باشد. آن وقت در این محیط مثلاً اجازه فرض کنید باز کردن دکان، می‌گویند نه، یا مثلاً خیابان عمومی باشد نه، یک حساب‌هایی را برای خود منطقه در نظر دارند. کار ندارند این طرف اجازه بده یا ندهد، صحبت،...

انصافاً یک آقای گفته بود که مثلاً در غرب اسلام هست، در ما مسلمانی هست، آنها مسلمان نیستند اما اسلام، انصافاً این لا ضرر و لا ضرار ظاهرش باید همین جور معنا بشود. بحث لا ضرر و لا ضرار ظاهرش معنایش این است. حاکم اسلامی در اجرا، نه اینکه حکومت بر ادله اولیه باشد یا نهی تحریمی که مرحوم آقای شیخ الشریعه فرمودند. یا نهی تحریمه سلطانی آقای دیگری فرمودند، همین اقوالی که

گفته شده، یا تفکیک. این تفکیک را مرحوم آقای خویی دارند. البته دنبالش را نگرفتند. استاد ما آقای سیستانی خیلی دنبالش را گرفتند. که لا ضررش به عنوان نفی باشد، لا ضرارش به عنوان نفی باشد. که خیلی بعید است این تفکیک در این مقدار عبارت خیلی بعید است. علی ای حال کیف ما کان این آقای خویی هم دارند. اما آقای خویی یک اشاره ای دارند، چون توجه نشد، در مصباح یک اشاره ای به آن دارند. خیلی پرورش ندادند.

آقای سیستانی چند صفحه در لا ضرر این مطلب را پرورش دادند. خیلی مبنا بعید به ذهن می آید. فوق العاده بعید به ذهن می آید. که اولی نفی باشد، دومی نفی باشد. لا ضررش نفی باشد، لا ضرارش نفی باشد.

علی ای حال به هر حال چون این مباحث دیگر مفصل نوشته شده و کتابها نوشتند، فعلا ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

این مطلبی را که ایشان فرمودند مرحوم شیخ انصاری انصافا تحقیق ایشان به نظر ما خیلی روشن به ذهن نمی آید.

آنچه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر در این مسئله می آید، که اگر بیشتر خراج گرفت، انصاف قصه در روایات ما که نداریم این عنوان را. سیره عملی هم توش ندارد که آقا شما برو حساب بکن اینطور. اما می توانیم یک امر عرفی را از مجموع روایات در بیاوریم.

و آن اینکه اگر زیادی یک مقداری باشد که عرفا خیلی مشکل نیست دیگر حالا فرض کنید باید صد من گندم بگیرد، صد و بیست من بگیرد مثلا. ۱۱۰ و ۱۲۰ و ۱۳۰، این مقدار خیلی پاییچش نمی شوند. اما اگر صد من را کرد دویست من، یا سیصد من، دقت کردید؟ البته تو روایت نداریم که امام (ع) فرموده باشد اگر دو برابر خراج گرفته نصفش حلال نصفش حرام، تو روایت نداریم این را. که مرحوم شیخ بگوید به همان مقداری که مثلا اجرة المثل بوده حلال، بقیه اش حرام. احتمال داده ایشان، وجهان فرمودند. این را نداریم در روایات.

اما یک روایت دیگر هم حالا من که فکر کردم فکر خودم را می گویم. یک روایت دیگر دارد که ما لم یظلم، یشتري منه ما لم یظلم فی احد، من به نظرم به آن روایت تمسک می کردیم بهتر بود از این حرف شیخ.

این یظلم شامل اینجا هم بشود. یعنی وقتی به جای صد من، دویست من گرفته، سیصد من، این ظلم است دیگر، این مصداق، ۱۱۰ و ۱۲۰ را شاید عرف ظلم نبینند، چون در آنجا فرمود یشتري ما لم یظلم فی احد، اگر می دانست ظلم نکرده بخرد. به نظرم به آن روایت تمسک بشود خیلی خوب است. چون شیخ به آن روایت تمسک نکرد. به نظر من آن روایت خیلی خوب است. اگر آن زیادی که می گیرد

در حدی است که عرفا می گوید ظلم الناس، به همان روایت تمسک بکنیم. ما لم یظلم فی احد. بگوییم اینجا ظلم کرده، پس بنابراین لا بیشتری. چون واقعا هم خب شیخ گیر کرده، چون واقعا هم این مشکل است. چرا؟

س: این ما لم یظلم موید آن لا ضرر نیست؟

ج: موید لا ضرر نه به معنای لا ضرر به معنای حکومت و اینها

س: موید می شود بر اینکه روی قاعده

ج: نه ظلم حالا کار به ضرر ندارد، می گوید آقا من قبول دارم مثل اینکه شیخ گفت. شیخ گفت اگر سیصد من گرفته، گفته من قبول دارم، اختیار قبول می کنم.

ما گفتیم این ضرر است. ما عرض کردیم و الا شیخ می گوید اشکال ندارد

س: حالا ظلم به همه چطور؟ به همه ظلم کرد باز ضرارش درست نیست؟

ج: نه دیگر چه فرقی می کند؟

چون واقعا هم تصور بکنید اگر بگوییم ائمه (ع) اجازه دادند کلیه انحاء تصرفات را، این هم انصافا با شأن ائمه (ع) نمی سازد خب. فقیه یک چیزی بگوید که به ائمه (ع) بخورد.

بگوییم مثلا فرض کنید خراج این زمین صد من بوده، سیصد من گرفته، باز ائمه (ع) گفته بروید بخريد اشکال ندارد. خب این که واضح است که ظلم کردند به مردم، پدر مردم را در آوردند. دقت کردید؟ انصافا من معتقدم فقیه قبل از اینکه اصلا یک فکری هم بکند که این فتوای مذهب ابوحنیفه است یا مذهب ائمه علیهم السلام؟ کنتم انوارا بعرضه محدقه، صحبت مذهب اهل بیت (ع)، این که بیاییم بگوییم اگر ظلم کرد و زیادی گرفت، مع ذلک ائمه (ع) اجازه خرید داده باشند، خیلی انصافا دور است.

س: بعینه

ج: یعنی به اصطلاح به اطلاقات دلیل و به اطلاقات لفظ و به سیره عملی و چیزی به ما نرسیده و همین حرف هایی که دیروز و پریروز می گفتیم. انصافا هر چه فکر می کنیم این خیلی مشکل است. به ائمه (ع) نمی خورد این کار ائمه (ع) نیست.

س: بعینه موضوعیت ندارد حاج آقا؟ بعینه به همه ظلم کند باز هم بگوییم خرید و فروش جایز باشد وگرنه تعطیل می شود که فرض

کنید

ج: نخرد دیگر حالا. حرج بحث دیگری است حالا. بعدش هم آن مقداری که زاید است رد مظالم بدهد.

علی ای حال نسبت بدهیم به ائمه علیهم السلام مواردی که زیادی می گیرد و ظلم است، خوب دقت بکنید، اینها را ائمه (ع) اجازه دادند خیلی مشکل است. انصافا هر چه فکر کردیم. بله زیادی که خیلی سخت نیست. یعنی عرفی است دیگر، حالا گاهی ممکن است صد تومان بگیرند، ۱۱۰ بگیرند، ۱۲۰ بگیرند، حتی ممکن است حاکم عادل باشد بگوید مصالح اقتضاء کرده کمی زیادتر گرفتیم.

حالا غرض این به نظر من قابل تحمل است. اما صد تومان را دویست بگیرد. که رسماً مردم هم می گویند آقا این ظلم کرد خود مردم. بعد یکی بیاید بگوید ائمه (ع) اجازه دادند که شما مظلوم واقع شدید ما بخریم. این خیلی مشکل است. این اصلاً هر چه من فکر کردم و تعجب هم می کردم که این همه علماء و این مرحوم شیخ چرا از این راه وارد نشدند؟

س: شیخ هم اشاره دارد به هر حال

ج: نه آن ضرر را، ضرر را، بله ضرر را، ما کاری به ضرر نداریم. ضرر اگر مطلق نقص، البته گفته شده بعضی از لغوین ما خواندیم که بعضی از لغوین ضرر را مطلق نقص نگرفتند. نقص بین، نقصی که واضح است نقص است. اما نقصی که کم باشد آن را ضرر حساب نمی کنند.

س: استاد آن روایت داشت که ظلم بعینه باشد، ولی فرمایش شما

ج: این هم مثل ظلم بعینه شد

س: این بعینه نیست یعنی نمی توانیم

ج: نه آن که ما ظلم فیه بعینه نگیرد درست است. این هم ظلم است دیگر چه فرقی می کند؟

س: آخر آن روایت این ظلم

ج: یعنی انصاف قصه به ذهن ما می آید بعید است ائمه (ع) اجازه خرید و فروش چنین چیزی را بدهند. حالا در حرج واقع می شویم در مشکل، این معنایش این نیست که بگوییم درست است. تازه آن هم درست است، فوقش شما آن را بخرید بعد اندازه ای که ظلم است،

صد من از آن را مثلاً دو بیست من که خریدید نصفش را به عنوان رد مظالم بدهید، یا اگر معلوم بود که از کدام منطقه گرفته بروید با اصحاب آن منطقه، اگر معلوم بود. معلوم هم نبود که رد مظالم بدهید.

فوقش این است. اما بیاییم بگوییم درست است. مثل ایشان که سه برابر باشد ولو به اختیار خودش، من فکر نمی‌کنم این را بشود قبول کرد. قبولش مشکل است.

به هر حال این البته این قسمت به اختیار را باید به همان تفسیری که از لا ضرر دادیم مطرح بشود.

کیف ما کان به ذهن این حقیر سراپا تقصیر فعلاً این می‌آید. آن مقداری که زیادی می‌گیرد، اگر مثل بیست تومان، و سی تومان در صد تومان است، اطلاعات روایات و سیره خارجی و عمل ائمه (ع) و اصحاب ائمه بد نیست که بگوییم درست است و می‌شود خرید. اما اگر یک دفعه در حدی است که خود مردم، خود سنی‌ها می‌گویند این ظلم کرد به ما، دارد ظلم می‌کند. دو برابر و سه برابر و واضح هم هست که دارد ظلم می‌کند، انصافاً معلوم نیست ادله شامل آن بشود.

س: مخصص لبی قائلید؟

ج: بله، نه روایت هم هست ما لم یظلم. ظلم هم هست دیگر.

س: ۳۹:۳۴

ج: نمی‌شود نه، هم مخصص لبی عقلی داریم هم آن روایت هست.

پس اگر در حد ظلم بود، به ذهن ما درست نیست و خریدن باطل است. حالایک بحث کلی هست چون یک مقدار زیادی اش ظلم است. بگوییم به مقداری که مقابل اجرت المثل است درست باشد، زیادی اش باطل باشد. مثل آیه مبارکه (فلکم رثوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون) معلوم نیست حتی بیع ربوی کلاً فاسد است. معلوم نیست به مقدار زائد، دیگر خواستم یک توضیحی اینجا عرض بکنم دیگر چون حالا فعلاً دیگر از بحث خیلی خارج می‌شویم چون این هم یکی از نکات بسیار مهمی است که آیا فقط به مقدار زائد حرام است یا کلش حرام باطل است معامله؟ به ذهن ما کلش باطل است.